

توضیح و معنی بیت های درس خیر و شر ، شانزدهم

لغت های نثر : آهنگ : قصد ، عزم توشه: آذوقه تافته: گداخته ، برافروخته ، داغ و سوزان
لعل : سنگ قیمتی به رنگ سرخ مانند یاقوت ، جواهرات سرخ رنگ خبث: پلیدی
طینت: سرشت و خوی خبث طینت: بد جنسی ، بد ذاتی

1- بی درنگ آن سنگ گردن بها و درخشان را بیرون آورد و آن را پیش آن موجود پست (شر) که مشک آبی با خود داشت : گذاشت .

حالی: بی درنگ ، فوری آبدار: (در مصراع اول) درخشان آبدار: (در مصراع دوم) کسی که آب همراه دارد جناس تام ریگ: استعاره از شر

2 - خیر به شر گفت : من از تشنگی دارم می میرم، به من کمک کن و با دادن جرعه ای آب این آتش تشنگی مرا بر طرف کن.

لختی: مقداری دریاب: کمک کن ، به فریاد من برس مردن : کنایه از نهایت ناتوانی آتش : استعاره از تشنگی

3 - از آن آب زلال و گوارای چون عسل یا از سرجوانمردی جرعه ای به من ببخش و یا آن را در برابر این سنگ های قیمتی بفروش.

زالال: کنایه از آب / آب چو نوش : تشبیه (آب : مشیه؛ چو: ادات تشبیه ؛ نوش : مشبه به) نوش : شهد ، عسل همت: بلند نظری ، خواست ، کوشش واج آرایی تکرار صامت (ب) جانش به لب رسیدن: کنایه از بی تاب شدن ، نزدیک مرگ بودن

4 - خیر به شر گفت : بلند شو ، شمشیر و خنجر (منظور وسیله ای نوک تیز است) و همراه آن جرعه ای آب برای من تشنه بیار

تیغ: شمشیر دشنه: خنجر «دشنه» و «تشنه»: جناس ناقص / «شربت ، آب ، تشنه» تناسب (مراعات نظیر)

5 - چشم های مرا که از شدت عطش مثل پاره های آتش سرخ و داغ شده بیرون آور و با دادن جرعه ای از آن آب گوارا، آتش تشنگی ام را خاموش و برطرف کن.

دیده ی آتشین: اضافه تشبیهی (دیده: مشبه آتشین: مشبه به) آتش: استعاره از تشنگی

6 - شر که خیر را آماده دید خبرش را درآورد و به سرعت بطرف خیر که مانند خاک خشک، تشنه ی آب و باران بود، رفت.

خاک تشنه: استعاره از خیر «دشنه» و «تشنه»: جناس ناقص «شر، چو باد رفت»: تشبیه (شر: مشبه چو: ادات باد: مشبه به)

7- شمشیر را در دو چشم روشن او فرو برد و از کور کردن چشم خیر هیچ افسوسی نخورد.

دریغ: افسوس، تأسف «چراغ چشم»: اضافه تشبیهی (چشم: مشبه چراغ: مشبه به) چرا: در مصراع دوم: استعاره از چشم «ش» در «نامدش» متمم است (برای او نیامد)

8- وقتی چشم خیر را کور کرد بدون آب دادن به راه افتاد.

تباه: فاسد، خراب، تباه کردن چشم، کور کردن «تشنه» کنایه از خیر

9- لباس و گوهر جامه اش را برداشت و مرد نابینا را تنها گذاشت. «مرد بی دیده»: مرد کور شده ؛ کنایه از خیر

لغت های نثر: از قضا: اتفاقاً روان شدن: رفتن صرع: بیماری غش صرعیان: بیمارانی مبتلا به غش بر اثر: به دنبال، در پی

10- چشم هایی که نابینا شده بودند، کاملاً مثل گذشته بهبود پیدا کردند. بعینه: عیناً، مانند «از دست رفته»: کنایه از نابود شده

لغت های نثر: بر اثر: (در اینجا) به خاطر منال: مال ثروت، درآمد، مستغلات مفلس: تهی دست، درویش و بی چیز جمال: زیبایی کمال: کامل بودن، بی عیب و نقص بودن عزم: اراده و قصد «دل بستن به چیزی»: کنایه از شیفته ی چیزی شدن، چیزی را دوست داشتن شباهنگام: هنگام شب خوان: سفره بسی: بسیار از غریب نوازی تو آسودم: من بی نوا از لطف تو بسیار آسوده بودم عزیمت: سفر، قصد سفر کردن

11- تنها فرزند من همین یک دختر عزیز است و ثروت بسیاری دارم. «نیست» و «هست»: تضاد

12 - اگر به من دخترم علاقه داشته باشی و اینجا بمانی، بیش ما از جان عزیز تر خواهی بود.

«دل نهادن به چیزی»: کنایه از علاقه مندی به چیزی

13 - تو را با رضایت کامل به عنوان داماد انتخاب خواهم کرد.

اختیار کردن: برگزیدن «ت» در «اختیارت کنم» مفعول است. (تو را اختیار کنم)

14 - همه گوسفندان و شترانم را به تو خواهم بخشید تا از نظر سرمایه، کاملاً بی نیاز شوی.

مایه: سرمایه، دارایی «ت» در «دهمت» متمم است. (به تو می دهم)

لغت های نثر: چشم پوشیدن: کنایه از منصرف شدن انبان: کیسه ای بزرگ که از پوست دباغی شده ی گوسفند درست شده باشد. علاج: معالجه و درمان سر خود را بر باد دادن: کنایه از خود را به کشتن دادن در دست داشتن کاری: کنایه از توانایی انجام کار را داشتن «عاقبت خیر باد چون نامت»: تضمین مصراعی از شعر همین داستان و معنای آن این است که «سر انجام این کار (درمان دختر) مانند نام تو خیر باشد.» مصراع «تشبیه» دارد (عاقبت: مشبه خیر بودن: وجه شبه چون: ادات تشبیه نام تو: مشبه به)

خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی بخشد. دیدگانش را تباه ساخته بود: چشم هایش را کور کرده بود. فراق: آسودگی ملازمان: همراهان مبشر: بشارت دهنده، مژده دهنده

15- من همان هم سفر تشنه ی توام که گوهرش را به سرقت بردی و من خوش بخت شدم و تو بدبخت «تشنه ی گهر برده»: کنایه از خیر «زنده و مرده بودن بخت» شخصیت بخشی (تشخیص) «برده» و «مرده» جناس ناقص «زنده» و «مرده»: تضاد

16- تو قصد کشتن مرا داشتی، اما خدا نخواست. چه خوش بخت است آن کس که به خدا توکل کند و همواره از او کمک بخواهد.

«مقبل»: خوشبخت، نیک بخت و خوش اقبال «پشت گرفتن از کسی»: حمایت شدن از کسی این بیت و بیت بعدی اشاره دارد به آیه 26 سوره آل عمران «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»

17 - خداوند چون پشتیبان بخت و اقبال من بود، اکنون مرا به مقام پادشاهی رساند.

«دولت»: سعادت و خوشبختی / «م» در «اینکم» متمم است اینک به من

18 - وای به حال تو که آدم بد ذاتی هستی . تو قصد کشتن مرا داشتی حالا خودت جان سالم برد نمی بری.

«بد گهر» : بد ذات ، پلید / «بد گوهر» : کنایه از پلید / «جان بری کردن» : کنایه از قتل و کشتن / «جان نبردن» : کنایه از زنده نماندن

19 - شر گفت : درسته من به تو بدی کردم . اما تو به من امان بده و مرا بکش. به بدی من و کارم نگاه نکن و تلافی نکن زیرا اگر من بدی کرده ام به خودم کرده ام.

«زنهار» : امان این واژه یک شبه جمله است. این بیت با ضرب المثل (گفتا ز که نالیم که «از ماست که بر ماست») ارتباط معانی دارد.

لغت های نثر : خبث: پلیدی طینت: سرشت و خوی خبث طینت: بد جنسی ، بد ذاتی

20 - هم چنان که خیر، خیراندیش است توشه ی و خیر شر و بدی از تو سر نمی زند.

«پیش آمدن» : اتفاق افتادن ، روی دادن / «ت» در «جز شرت نیاید پیش» متمم است (از تو جز شر پیش نیاید). / «خیر» و «شر» : تضاد / واج آرای: تکرار صامت «ر» / این بیت با ضرب المثل «از کوزه همان تراود که در اوست» ارتباط معانی دارد.

21 - چوپان لباس شر را گشت و آن را در سنگ قیمتی را که در کمرش جاسازی کرده بود پیدا کرد.

«تعبیه کردن» : آماده کردن و قرار دادن / «کمر» : مجاز از کمر بند، شالی که به دور کمر می بستند.

22 - چوپان گوهرها را پیش خیر آورد و گفت : سرانجام آن گروه های گم شده را به خیر - که چون گوهر ارزشمند است - داد.

«گوهر» : اول به معنی جواهر سرخ رنگ / «گوهر» : دوم استعاره از خیر / واژه «گوهر» با «گوهر» : جناس تام